

## پیش گفتار

آنچه مرا واداشت تا به بررسی این درام جاودانه بپردازم، آثاری بود که به صورت ترجمه یا تحلیل در رابطه با این تراژدی از سوی گروهی از هموطنان مؤلف و مترجم در این مورد آرایه گردیده بود. تراژدی «پارس ها» - نخستین درام تاریخ تئاتر و همچنین اولین اثر دراماتیک پدر تراژدی جهان، اسشیلوس - که در کشور ما به غلط (شاید هم عمدتاً) با عنوان «ایرانیان» شهرت یافته، ترجمه های آن و همین طور تحلیل های مرتبط با آن در اینجا اساس کار تحقیق را تشکیل خواهند داد.

این درام نه تنها از آن جهت که نام «پارس ها» را با خود دارد بل به این دلیل که مسایل مختلفی را به ویژه برای نویسندگان ایرانی به وجود آورده، جالب توجه است. چون انگیزه ای که مرا به سوی این بررسی کشاند در ترجمه های چندگانه ی فارسی آن نهفته است، ابتدا به بحث در این خصوص می پردازم. اما بهتر است که قبلاً با زندگینامه ی کوتاهی از این تراژدی نویس یونانی و همچنین چکیده ی خود تراژدی «پارس ها» آشنا شویم. پژوهشگران و دست اندرکاران تئاتر اروپا کارهای زیادی در این زمینه چه از نظر نگره پردازی و چه از لحاظ اجرای صحنه ای، انجام داده اند؛ ولی متأسفانه در کشور ما با این که اثر مزبور را در رابطه با «ایران» دیده اند، کار چندانی روی آن صورت نگرفته؛ به جز چند ترجمه ی سوآل برانگیز و چند تحلیل کوتاه. ناگفته نماند که در چند کتاب تاریخی (فارسی) هم به این نمایشنامه برخوردگی شده است. آثار فارسی مربوط به این درام عبارتند از: ترجمه ی عطاءالله دیهیمی که در مطبعه ی آذری چاپ و منتشر شده و ظاهراً تاریخی بر آن درج نیست. این برگردان احتمالاً نخستین ترجمه ی فارسی تراژدی «پارس ها» است که با کمال تعجب در هیچ کدام از کتابخانه های معتبر تهران موجود نبود. اما سایر ترجمه ها و بررسی هایی که به آن ها دست یافتیم عبارتند از: ترجمه ی علی اصغر شمیم همدانی، تهران ۱۳۰۸ خورشیدی؛ ترجمه ی سهیل افغان، پاریس ۱۹۵۲ میلادی (۱۳۳۱)؛ ترجمه ی کامیاب خلیلی، استراسبورگ، ژوئن ۱۹۷۴ میلادی و همچنین تحلیل هایی از مجتبی مینوی با عنوان «نمایشی از تصنیفات آیسخیلوس»؛ کتاب «داستان ها و قصه ها» از مهدی فروغ، رییس هنرکده ی هنرهای دراماتیک با عنوان «ایران و درام نوسان بزرگ جهان» که در شماره های ۷۹، ۸۱ و ۸۳ مجله ی «هنر و مردم» به چاپ رسیده است. مقاله ای هم از جلال ستاری در مجله ی نمایش تیر ماه ۱۳۶۷ در این زمینه وجود دارد. در این جا ما را با شیوه ی نگارش و یا ذوق و سلیقه ی نویسندگی مترجمین و مؤلفین کاری نیست، اما قصد آن دارم که آنچه در این زمینه ناگفته مانده حتی المقدور بیان کنم، برای همین هم بحث را از نام تراژدی آغاز می کنم. این تراژدی در حقیقت می بایست تراژدی «یونانیان» نام می گرفت، چیزی که محتوای آن نیز مبین آنست، اما به دلایل سیاسی «پارس ها» نام گذاری گردید و باز در کشور ما هم به نوبه ی خود به صورت «ایرانیان» ترجمه شد که می توان گفت باز هم به دلیل سیاسی و ملی.

# رساله ی پارس ها

## (۱)

### تراژدی ایرانیان

### یا

### تراژدی یونانیان؟

سعید فرهودی

نام نویسنده ی یونانی که در ایران به «اشیل» معرفی گردیده - مأخوذ از فرانسوی "Eschyle" - که در زبان انگلیسی به صورت "Eshilus"، و در آلمانی به گونه ی "Aachilos" آمده، در زبان یونانی آن می شود Ais-chylos که بهترین تلفظ آن برای ما فارسی زبان ها «اسشیلوس» است. (این توصیفی دوستی یونانی ست که به زبان فارسی هم آشنایی داشت.) نام وی را در این بررسی همیشه «اسشیلوس» خواهید دید که به اسم اصلی او نیز بسیار نزدیک تر است.

اکنون بازگردیم به عنوان درام که در فرانسه "Les Persees"، در زبان آلمانی "Die Perser" و در انگلیسی هم "The Persians" ذکر گردیده که ترجمه ی دقیق آن هم «پارس ها» ست. عنوان دقیق یونانی آن چنین است: "Persai" (پرسی)، چرا که در آن زمان یعنی عصر اسشیلوس نام ایران وجود نداشته و احتمالاً قرن ها بعد کشور ما به این اسم نام گذاری شده است. در تاریخ هرودت (ترجمه ی وحید مازندرانی) خواندم که در عهد کوروش یونانی ها به «ایرانیان» کفه ها می گفته اند. به هر حال عنوان «ایرانیان» که بنا به ذوق و سلیقه و برخی تعصبات ناسیونالیستی برای این تراژدی انتخاب شده، درست نیست.

#### زندگینامه ی کوتاه اسشیلوس

اسشیلوس در سال ۵۲۵ قبل از میلاد در الثوسیس<sup>(۱)</sup> (آتیکا)<sup>(۲)</sup> متولد شد و در ۴۵۶ پیش از میلاد هم در (جلا) گلا<sup>(۳)</sup> (سیسیل)<sup>(۴)</sup> چشم از جهان فرو بست. از یک خانواده ی زمیندار آتیکیایی برآمد و در نبردهای ماراتن و سالامیس در برابر پارس ها جنگید. در سال پانصد قبل از میلاد برای نخستین بار به عنوان شاعر تراژدی نویسنده ظهور کرد و در سال ۴۸۵ (ق. م) به اولین پیروزی خود در مسابقات هنری - نمایشی جشن های دیونیسوس<sup>(۵)</sup> دست یافت. اسشیلوس در سال ۴۷۵ (ق. م) از طرف هیرون<sup>(۶)</sup> به دربار سیراکوس<sup>(۷)</sup> دعوت شد و دو سال قبل از مرگش به همین جا مهاجرت کرد. در تراژدی های او برای نخستین بار تئاتر را به مثابه ی پدیده ی ویژه و رشد یافته ی فرهنگی ملاحظه می کنیم. از ۹۰ درام این نویسنده و شاعر فقط ۷ تراژدی باقی مانده است. «پارس ها» (پرسی - ۴۷۲)، «هفت تن بر ضد تب» (۴۶۷)، اینس تنها قسمت یک تریلوژی ست که به دست ما رسیده (از سلسله افسانه های مربوط به تب<sup>(۸)</sup> که در آن مبارزه و پیروزی نظام پولیس در برابر نظام کهن به نمایش درمی آید.) «ملتسمان حمایت» (احتمالاً ۴۶۳)؛ «اورستی» (۴۵۸) تنها تریلوژی باقیمانده از عصر باستان که سرنوشت افسانه ای خانواده ی آتریدها<sup>(۹)</sup> و درگیری میان حق مادری و پدری را منعکس کرده و پیروزی آتنه را جشن می گیرد. «پرومته در زنجیر» (؟ ۴۵۶) این درام احتمالاً در تبعید نوشته شده؛ در سیسیل. کمدی «قورباغه ها» را هم که در سال ۴۰۵ ق. م. به وسیله ی آریستوفانس<sup>(۱۰)</sup> به اجرا درآمده، از آن اسشیلوس می دانند.

#### خلاصه ی تراژدی «پارس ها»

محل نخستین اجرا: تئاتر دیونیسوس<sup>(۱۱)</sup>، آتن  
زمان اجرا: سال ۴۷۲ ق. م.

صحنه: یکی از کاخ های دربار شوش

اشخاص: گروه همسرایان (ریش سفیدها و پیشکسوتان دربار شوش)، آتوسا<sup>(۱۲)</sup> (مادر خشیارشا)، پیک (سرباز پارسی)، روح داریوش، خشیارشا.

تراژدی را گروه همسرایان آغاز می کند و درباره ی پارسیانی که رهسپار یونان شده بودند تا آن سرزمین را نیز به تسخیر درآورند، ترانه ها می سرایند؛ از شهر سارد، این سرزمین طلای ناب و گردونه های جنگی اش؛ از بابل، این شهر سیم و زر با دریانوردان ماهرش. همسرایان در حالی که خود را وفاداران پادشاه می نامند، از قدرت و شکوه سپاه پارس که از گوشه و کنار امپراتوری به یونان حمله برده اند، سخن می گویند. اما از این خیل عظیم مهاجم هیچ خبری نیست و این بی خبری همه را در شوش نگران کرده است.

اکنون و پس از لختی سکوت، آتوسا با گام های لرزان پای به صحنه می گذارد؛ او از آن می ترسد که ثروت فزونی یافته ی داریوش که به یاری خدایان گرد آمده بود، ناگهان غبار گشته و بر خاک بریزد. واهمه ی آتوسا از این است که پسرش را از دست داده باشد، ملکه آشفته حال می گوید: «مردم بر گنج بی نگهبان ارج نمی نهند و مرد بی گنج نمی تواند چون پرتوی بدرخشد. از روزی که فرزندم برای نابودی یونان لشکر کشیده، همه شب خواب پریشان می بینم.»

آتوسا یکی از خواب هایش را چنین توصیف می کند: «دو زن جوان را دیدم که یکی پیراهن پارسی و دیگری جامه ی دوری<sup>(۱۳)</sup> (یونانی) بر تن داشت؛ این دو گرچه خواهان همخون بودند ولی بازی سرنوشت یکی را در یونان ماوا داده بود و دیگری را هم در سرزمین بربرها.<sup>(۱۴)</sup> سرانجام چون کار آن ها به ناسازگاری کشید، خشیارشا آن دو را به ارابه ای بست تا راهوار شوند، اما یکی از آنان به ناگاه عنان در ربود و گردونه را واژگون ساخت؛ من در لحظه ی سرنوشتی پسرم از خواب پریدم.»

آتوسا سپس می افزاید که «من با پیشکش هایی برای خدایان به پرستشگاه رفتم تا نذر و نیاز کنم، لیکن در آنجا هم با رخدادی بس عجیب مواجه گشتم؛ عقابی را دیدم که به سوی معبد فوبوس<sup>(۱۵)</sup> در حال پرواز بود، غفلتاً کرکسی از اوج آسمان حمله ور شده و سر عقاب را با ضربه ای از تن جدا ساخت. «بعد از این، آتوسا پرسش های دیگری مطرح می سازد: «می خواهم بدانم آتن کجاست؟» و همسرایان در پاسخ: «در دوردست باختران، آنجا که سلطان آفتاب فرو می نشیند.» باز ملکه ادامه می دهد: «و فرزندم آرزوی صید چنین شهری را داشت؟» گروه همسرایان: «آری، چون با این کار سراسر یونان مطیع و فرمانبردار می شد.» آتوسا: «آیا یونانیان ثروتی هم دارند؟» و پاسخ: «بلی، معادنی که در دل خاک مدفون است.»<sup>(۱۶)</sup>

همسرایان نه سخنی می گویند که بر هراس ملکه بیفزاید و نه کلامی که او را امیدوار گرداند، بلکه به وی توصیه می کنند در برابر خدایان به زاری پردازد و با مهر بر گور داریوش بنشیند و از او یاری طلب کند.

در این لحظه پیک از سوی سپاه شکست خورده ی پارس به کاخ می رسد و بی درنگ ناله و فغان سر می دهد که «ای شهدای سراسر آسیا و ای سرزمین پارس ... تمامی شکوفه های پاریس پرپر شد و فرو ریخت. «با شنیدن این خبر هولناک، همسرایان از همه می خواهند که گریبان چاک دهند، چرا که آن همه سپاه و سلاح بیهوده به سوی یونان سرازیر گشته بود.

گروه همسرایان در ادامه: «اکنون شهر اصلی (آتن) و شهرهای ثروتمند متحد آن که مسبب زاری مایند، خود را مسلح می کنند.»

پیک چگونگی مصیبت را بازگو می کند. آتوسا با این که آن را عظیم می داند اما معتقد است که انسان فانی به حکم اجبار باید به خواست خدایان تن در دهد. بلافاصله از پیک می پرسد که: «از فرماندهان کدام مرده اند و کدام زنده مانده اند؟» و پیک گزارش خود را با این مطلب شروع می کند که: «خشیارشا هنوز زنده است.» در چشمان ملکه ی مادر اشک شوق حلقه می زند. و پیک در ادامه ی گزارش: «آرتیمبارس<sup>(۱۷)</sup>، فرمانده ی ده هزار سوار به کرانه های سخت سیلنی<sup>(۱۸)</sup> کوبیده شد و دداکیس<sup>(۱۹)</sup>، سرکرده ی هزار سپاهی با زخم نیزه از کشتی به بیرون پرتاب گردید. تناگون<sup>(۲۰)</sup>، آن مرد نامدار باختری، هنوز هم در اطراف جزیره ی آژاکس سرگردان است؛ خلاصه، همه ی سرداران پارسی هریک به نوعی گرفتار بلا شدند.»

آتوسا که خبر هولناک ترین مصیبت ها را شنیده با بی صبری تمام از پیک می خواهد که تعداد کشتی ها را برشمرد و پیک: «یونانیان فقط سیصد کشتی داشتند، حال آن که شمار کشتی های ما به هزار می رسید.» پیک که ناتوانی را دلیل شکست پارسیان نمی داند، می افزاید که مسبب اصلی آن یکی از خدایان نگهدارنده ی آتن بود. از آنجا که آتوسا مشتاق شنیدن چگونگی برخورد کشتی هاست، پیک چنین ادامه می دهد: «ای شهبانو، آفریننده ی این بلا یک یونانی بود، این جاسوس آتنی به نزد خشیارشا آمده و گفت که شب هنگام یونانی ها درنگ نکرده و یک یک یا گروه گروه خواهند گریخت. شاه هم با شنیدن این سخن و بدون این که به نیرنگ آنان بیندیشد، فرمان حمله را به این ترتیب صادر کرد؛ به محض فرو نشستن خورشید تمام راه های خروجی دریا بسته شود و جزیره ی آژاکس هم به محاصره درآید تا هیچ یک از یونانیان فرصت فرار نیابند.»

خشیارشا با این فرمان نابخردانه در حقیقت سرنوشت شومی را برای سپاهیان خویش رقم زد. چون بنا به گفته ی پیک، سحر گاهان بانگی از جانب یونانیان برخاسته و تمامی سپاهیان پارسی را به وحشت افکند. این بانگ سهمگین که با خروش شیورها غوغایی به راه انداخته بود، امید پارسیان را بر باد داد؛ حمله را یک کشتی یونانی آغاز کرد. ابتدا نیروهای پارسی خوب

جنگیدند، اما ضربه ها چنان کوبنده بود که فرصت مقاومت بیشتری را از پارسیان گرفت. اندکی بعد دریا از شکسته پاره ی کشتی ها و اجساد خون آلود پوشیده شد.

آتوسا و گروه همسرا، همنا ناله سر می دهند که ای دیو عذاب، آمل و آرزوی همه ی مردم پارس را پایمال کردی. کوتاه زمانی بعد از این نوحه سرایی، روح داریوش را به مدد می طلبند. روح دارا از کنار گور سر برآورده و می خواهد بداند که چه اتفاقی رخ داده است؛ و چه مصیبت تازه ای بر پارسیان گرانی می کند؟ اما هماوازان از هیبت او می ترسند و جرأت بروز نمی یابند. سرانجام آتوسا سکوت را می شکند و در یک کلام می گوید که: «ای داریوش، قدرت پارس در هم شکست و نابود گردید! داریوش که خود بارها قصد تسخیر یونان را داشته و به آن سامان لشکر کشیده می داند که خطای خشیارشا چه بوده است. ولی نمی تواند باور کند که بلایی عظیم به این زودی بر مردم پارس فرود آمده است.

آتوسا بدسگالانی را مسبب این لشکرکشی می داند که فرزندش را وسوسه می کردند، و داریوش افسوس می خورد که لشکرکشی بسیار صورت داده اما هرگز چنین مصیبتی را به کشورش روا نداشته است. در پایان این گفت و شنود، از جنون خشیارشا، تحمل مصیبت بزرگ، فدا شدن فرماندهان و سپاهیان بسیار و همچنین از نابودی عظمت هخامنشی، سخن به میان می آید.

داریوش از همسرایان می خواهد که خشیارشای جوان و بی درایت را با پندهای خردمندانه آموزش دهند تا دیگر با گستاخی خودخواهانه علیه خدایان عصبان نکند، و از آتوسا هم می خواهد که به کاخ بازگشته و جامه ی برانزده بپوشد و به پیشواز فرزندش برود و او را با سخنان مهرآمیز تسکین دهد. روح دارا پس از این گفت و گو به جای خود بازمی گردد، و بعد از گفت و گویی بین آتوسا و همسرایان، خشیارشا آشفته و پریشان حال به صحنه گام می نهد. شاه از تقدیر شوم خود و پارسیان ناله ها سر داده و آرزو می کند که کاش او هم در میان سپاهیان کشته شده بود و چنین خوار و ذلیل به وطن بازمی گشت.

هماوازان نیز ندای افسوس سر می دهند که پارس چه جوانانی را بیهوده فدا کرد و چه شکست خفت باری را همه ی پارسیان بایستی به دلیل بی خردی یک تن تحمل نمایند. خشیارشا از آنان می خواهد که به خاطر این بداقبالی ناله و فغان سردهند، و در پایان تراژدی تمامی حاضران غمگین و فگار از کاخ خارج می شوند.

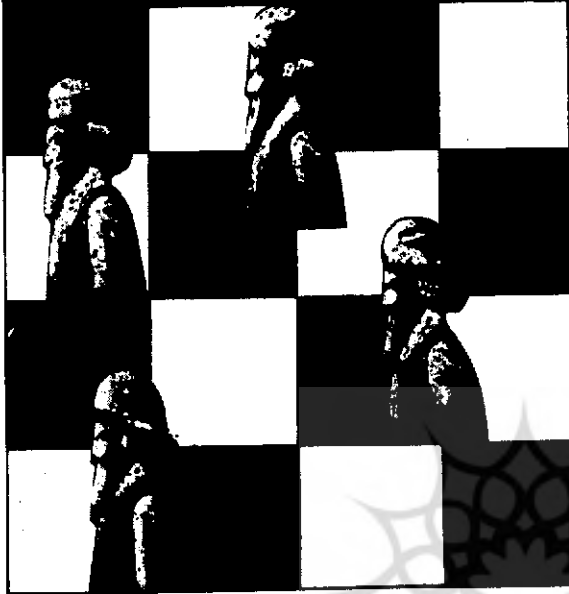
## فصل دوم

چنان که اشاره شد، چون در نوشته های فارسی مربوط به این تراژدی برخی نارسایی ها دیده می شود، کار بررسی را با مطالعه ی نظرات مترجمین آن و به ترتیب تاریخ مرور می کنیم:

۱- علی اصغر شمیم همدانی؛ ترجمه ی او با عنوان «ایرانیان»

# ایرانیکان

نوشته آیسخولوس ترجمه کامیاب خلیلی



در سال ۱۳۰۸ خورشیدی چاپ و منتشر شده است. او در آغاز توضیحات این کتاب چنین می نویسد: «هرودت<sup>(۱)</sup> می گوید، اشیل دو برادر داشته یکی سینزیر<sup>(۲)</sup> که در جنگ ماراتن<sup>(۳)</sup> بعد از رشادت های زیاد کشته شد و دیگری آمیناس<sup>(۴)</sup> که او نیز در جنگ سالامیس<sup>(۵)</sup> خدمات زیادی به قشون یونان نموده و افتخار فتح را به کف آورد. خود اشیل هم در جنگ ماراتن مجروح شد. یادگار این جنگ ها همیشه در خاطر او بود، چنانچه در روی قبر خود این جمله را نقش کرده است: «این قبر اشیل است؛ فرزند افوریون از اهل آتن که در جلگه های حاصلخیز ژلاگه زندگانی را بدرود گفته؛ جنگ های ماراتن و سربازان رشید ایرانی شجاعت او را تصدیق می کنند، زیرا که آن ها او را خوب دیده و می شناسند». معلوم نیست اشیل اولین قطعه ی تیاتر اخلاقی را در چه زمانی تصنیف نموده ولی در طی زندگی تیاترنویسی ۱۳ مرتبه به اخذ سنگ مرمر پارس<sup>(۶)</sup> که در آن زمان نشانه ی پیروزی بود، نایل گردیده.

مورخین درخصوص مسافرت های اشیل به جزیره ی سیسیل و شهر سیراکوز حکایات مختلفی ذکر کرده اند که به نظر محققین هیچ یک صحیح نیست، بعضی گویند اشیل در یکی از مسابقات اخلاقی از سرفوکلس عقب مانده، لذا رنجیده خاطر گشته به طرف سیراکوز مهاجرت نمود و در آنجا در نزد میرون حکمدار سیراکوز به نوشتن قطعه ای به نام اتنا<sup>(۷)</sup> مشغول شده و دوباره به آتن برگشته و بالاخره چندین بار بعد از آن به سیراکوز رفته است و این قسمت از مسافرت های اشیل یک جزء تاریک زندگی اوست.

شمیم همدانی در ادامه می افزاید که: «اشیل در سرتاسر زندگی با قلم توانا و افکار بلند بر ضد مفاسد اخلاقی و اجتماعی جامعه ی آتن مبارزه کرده و در فجر تاریخ و عصری که هنوز قوای عقلی و فکری بشر رشد و نمو کامل نکرده بود، این شاعر بلندبایه به وسیله ی تصنیف قطعات گرانبهای اخلاقی، احساسات شورانگیز ملت خود را تهییج نموده و حس شهامت و شجاعت را در افراد یونانی ایجاد کرده است. او در تجسم اشخاص به قدری مهارت به خرج داده و به طوری وقایع را طبیعی بیان داشته که نمایش قطعات او تأثیرات عمیق در مردم باقی گذاشته است و برحسب موضوع تیاتر گاهی آن ها را به شوق و شغف وادار نموده و زمانی علامات خشم و حس وطن پرستی را در چهره ی آن ها نمودار ساخته است.

قطعه ی «ایرانیان» که از شاهکارهای اشیل و یکی از قدیمی ترین قطعات تیاتری است که یک واقعه ی بسیار مهم تاریخی را بیان می کند، در اثر جنگ های ایران و یونان به رشته ی نظم درآمده و تنها حس ملی تعصب است که این شاعر عالی مقام را به نوشتن آن واداشته. اشیل جنگ های ماراتن و سالامیس را به چشم خود دیده و تمام وقایع [این جنگ ها] را به خوبی فهمیده است. در اثر کشته شدن برادرش سینزیر به هیجان آمده و در نتیجه برای تجسم احساسات وطن پرستی و از طرفی هم بیان مغلوبیت ایرانیان و تأثیر این مغلوبیت در دربار

شوش، قطعه‌ی «ایرانیان» را تصنیف نموده و در سال ۴۷۳<sup>(۲۸)</sup> در آتن به معرض نمایش گذاشته است. و ضمناً چنان که بعضی از محققان نیز عقیده دارند، اشیل برای این که واقعه‌ی جنگ را در نظر بینندگان تیاتر مهم تر از آنچه بوده جلوه دهد یک عده نام‌های ساختگی بدان افزوده و نیز از بیان بعضی جملات مبالغه‌آمیز و نسبت دادن بعضی از معتقدات مذهبی به ایرانیان خودداری نکرده است.<sup>۴</sup>

و بالاخره شمیم همدانی در پایان توضیحاتش چنین می‌گوید: «در هر صورت این قطعه که نویسنده‌ی آن معاصر با سلاطین هخامنشی بوده و موضوع آن هم فقط ایران و ایرانیان است، برای ما مهم به نظر می‌آید. اصل این قطعه و سایر قطعات اشیل به صورت شعر بوده و لویی هومبرت از یک نسخه‌ی فرانسوی که آن را فرانسوا ژان گابریل هم به نوبه‌ی خود از اصل یونانی ترجمه کرده، به صورت نثر درآورده و ضمناً تصرفاتی هم در آن کرده است. نگارنده (شمیم همدانی) با رعایت آن که در اصل موضوع تصرفاتی به عمل نیاید، آن را مستقیماً از نسخه‌ی لویی هومبرت ترجمه کرده و بعضی توضیحات و حواشی را از کتب دیگر بدان افزوده تا مطالب واضح تر گردیده و مقصود اصلی از ترجمه به عمل آید.»

#### بررسی توضیحات شمیم همدانی

می‌بینید که مشکل از همین آغاز نخستین ترجمه با عنوان شک برانگیز «ایرانیان» به جای نام اصلی این تراژدی یعنی «پارس‌ها» شروع می‌شود؛ چون با این که اسم آن در زبان فرانسه هم از ابتدا «پارس‌ها» عنوان گردید (البته نگارنده به کتاب لویی هومبرت دسترسی نداشت که ببیند او چه نامی به این تراژدی داده)، باز هم شمیم همدانی آن را به دلخواه «ایرانیان» نامیده است. در این قسمت به موارد مختلف توضیحات او توجه کرده و یک‌یک آن را از زیر ذره بین می‌گذرانیم:

۱- خوب می‌دانید که سال ۱۳۰۸ خورشیدی (زمان عرضه‌ی ترجمه‌ی شمیم همدانی) دوران اقتدار حکومت رضاشاهی است؛ و همان گونه که می‌بینید مترجم آن اصرار دارد که به ما بقبولاند این درام فقط به ایران و ایرانی مربوط است و از این رو برای ما مهم به نظر می‌آید. گویی خود تراژدی برای ایشان اصلاً اهمیتی نداشته! به هر حال گویا می‌باید مسئله‌ی این درام هم به نوعی با سیاست روز که ناسیونالیزم ویژه‌ای را تبلیغ می‌کرد، هماهنگی می‌داشته است.

۲- اگر نقل قول مربوط به سنگ گور اشیلوس - آن طور که همدانی نوشته - از هرودت بوده باشد، بی‌تردید باید سربازان رشید «پارسی» می‌بود و نه «ایرانی»، زیرا که یونانی‌ها کسانی را که در مارتن و سالامیس و همچنین پلاته شکست داده بودند، پارس‌ها (کفه‌ها) می‌نامیدند و نه چیز دیگر.

۳- زمان اجرای این تراژدی (۴۷۷ ق. م.) یا در دوران شمیم

همدانی هنوز به درستی معلوم نبوده، یا ۴۷۳ خطای چاپی است یا این که بی‌دقتی شده است.

۴- ظاهراً علت مهاجرت اشیلوس به سیسیل نیز در آن زمان هنوز روشن نبوده، به این دلیل برای آن افسانه‌ها ساخته‌اند. اما حالا دیگر کاملاً مشخص گردیده که او به نوعی تبعید خود خواسته‌ی سیاسی تن در داده، چون حکام آتن به خاطر آثار انتقادی اش دل خوشی از وی نداشته‌اند. در ضمن دستگیری و حبس شخصیتی مثل اشیلوس هم کار آسانی نبوده است.

۵- مترجم مذکور در جایی از توضیحات خود آورده است که «اشیل در یکی از مسابقات اخلاقی از سوفوکلس عقب مانده و بدین جهت رنجیده خاطر گشته» و احتمالاً یکی از دلایل مهاجرت او نیز همین بوده است؛ حتماً منظور از «مسابقات اخلاقی» همان رقابت‌های تئاتری است، در حالی که می‌دانیم مهاجرت اشیلوس قبل از نگارش «پرومته» صورت گرفته و تنها اثری که در مهاجرت نوشته نیز همین تراژدی است و شکی نیست که جلای وطنش به علت آنچه که همدانی نوشته نبوده است.

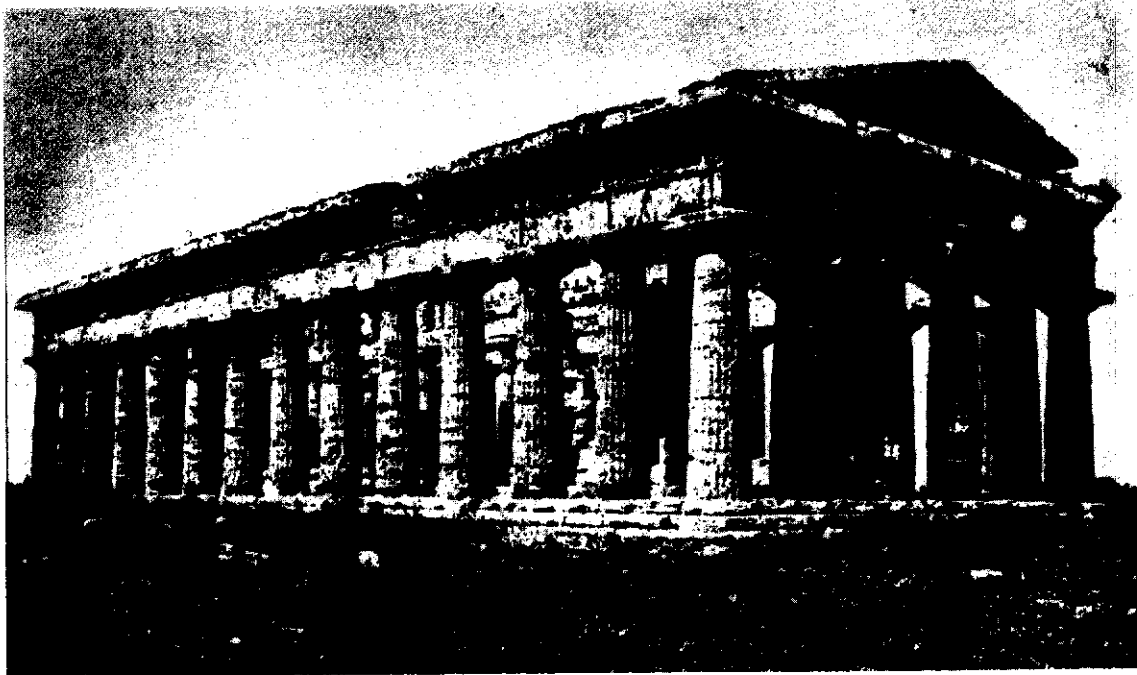
۶- تا آنجا که محققان اروپایی اطلاع می‌دهند، اشیلوس در تبعیدگاه خود، سیسیل، فقط تراژدی «پرومته در زنجیر» را نوشته است.

۷- در این قسمت، مترجم آشکارا به مسئله‌ای انگشت می‌نهد، به این معنی که: «اشیل با قلم توانا و افکار بلندش بر ضد مفاسد اخلاقی و اجتماعی قد برافراشته» ولی تعجب اینجاست که بلافاصله اضافه کرده است که «قطعات گرانبهای اخلاقی او»، اما سؤال اینست که راستی چرا فقط اخلاقی؟ ظاهراً شمیم همدانی همه چیز را تنها از دریچه‌ی اخلاق می‌دیده است. اما البته سیاست روز و تعصب ملی هم چاشنی نگاه او بوده، این طور نیست؟

۸- این درست است که آثار اشیلوس به طور عمیق در مردم اثر گذاشته ولی شاید یکی از دلایل تبعید او هم همین بوده است - دولتمردان آتن البته راجع به این موضوع با صراحت چیزی نگفته‌اند - چون بی‌تردید کارهای هنری وی زیاد موردپسند حکام آتن هم نبوده است.

۹- مترجم مزبور در توضیحات خود به این نکته هم اشارتی دارد که «اشیل این شاعر بلندپایه به وسیله‌ی تصنیف قطعات گرانبهای اخلاقی احساسات شورانگیز ملت را تهییج می‌نمود» و این طور که پیداست تهییج ملت برای آقای شمیم همدانی هم اهمیت داشته؛ در ادامه می‌افزاید که «قطعه‌ی «ایرانیان» که از شاهکارهای اشیل و یکی از قدیمی‌ترین قطعات تیاتری است که یک واقعه‌ی بسیار مهم تاریخی را بیان می‌کند...» به هر حال تا اینجا بنا به گفته‌ی همدانی به این نتیجه می‌رسیم که اشیلوس نه تنها درام اخلاقی که نمایشنامه‌ی تاریخی هم می‌نوشته است.

۱۰- و بالاخره مترجم مکنونات قلبی اش را با گفتن این جمله که «این شاعر عالی مقام را فقط حس ملی تعصب به نوشتن



معبد پوزیدون - یونان باستان

۱۴- مسئله‌ی اصلی این تراژدی، یونان و یونانیان بوده و نه آن طور که شمیم همدانی تأکید دارد «ایران و ایرانیان»؛ و این نکته‌ای اساسی است که در خلال بحث بدان خواهیم رسید.

۱۵- درست معلوم نیست که مترجم برای اظهارات خود از چه منابعی استفاده کرده تا بتوان به آن‌ها رجوع کرد، چون توضیحات ایشان به جای حل مسئله‌ی این تراژدی، مشکلاتی را هم بدان افزوده، که به تعدادی از آن‌ها اشاره گردید.

مقدمه‌ی شمیم همدانی بر تراژدی «پارس‌ها» «حکومت دمکرات آنن در سایه‌ی فعالیت و تجربه‌ی سرداران لایق، قدرت و نفوذ خود را توسعه داده، از دریای اژه عبور نموده بر سواحل غربی آسیای صغیر و جزایر مجاور آن هم تسلط یافته بود؛ از طرف دیگر قدرت استبدادی داریوش اول هخامنشی لشکر نیرومندی چون دریای موج به طرف ممالک غربی آسیا گسیل داشته و بیرق ایران را تا آن سوی رود هالیس (قزل ابرماق امروز) به اهتزاز درآورده، با یونان همسایه و همجوار شده بود. یونانیان به وسیله‌ی مهاجرت، جزایر مجاور آسیای صغیر را به تصرف خود درآورده و شاهنشاه ایران می‌خواست با قوای بی‌شمار خود نفوذ آن‌ها را قطع نموده، بلکه اگر بتواند تا قلب خاک دشمن هم پیش برود.

آن واداشته» برملا می‌سازد، که البته این برداشت مترجم محترم و نه خواست اسشیلوس.

۱۱- یک بار دیگر باید گفت که اگر مغلوبیت «پارس‌ها» برای اسشیلوس اهمیت درجه‌ی اول می‌داشت، او حتماً چنین درامی را فوراً و پس از جنگ ماراتن یا حداقل بعد از نبرد سالامیس می‌نوشت و نه هشت سال پس از آن. پس باید پرسید که او چرا این همه صبر کرده است؟

۱۲- شمیم همدانی در جای دیگر می‌گوید «معلوم نیست اشیل اولین قطعه‌ی تیاتر اخلاقی خود را در چه زمانی تصنیف نموده» و در جای دیگری هم خاطر نشان می‌سازد که قطعه‌ی «ایرانیان» را در سال ۴۷۳ [کذا] در آتن به معرض نمایش گذارده است. ظاهر آ سال اجرا برای خود او هم مشخص نبوده است.

۱۳- این که به نظر مترجم، برخی از نام‌های به کار برده شده توسط اسشیلوس ساختگی بوده، نمی‌تواند صحیح باشد، چون وی هم در جنگ ماراتن شرکت داشته و هم در جنگ سالامیس و همان گونه که می‌دانیم در هر جنگی هم تعداد زیادی اسیر به چنگ می‌آید. در ضمن این را هم می‌دانیم که اسشیلوس مرد بی‌استعدادی نبوده که برخی اسامی پارسی را به خاطر نسیارد؛ و این جداست از این نکته که اگر نامی ساختگی هم عرضه کرده باشد از نظر هنر دراماتیک به این کار خلأقه مجاز بوده است.

در سال ۴۹۰ قبل از میلاد داریوش لشکری به عده‌ی صدهزار نفر تحت فرماندهی دای اش، دالیس<sup>(۳۱)</sup>، و آرتافرین از راه بابل و معابر شمالی آسیای صغیر روانه‌ی یونان نمود. این لشکر تمام ولایات سواحل شمالی و قسمتی از سواحل جنوبی آسیای صغیر و جزایر مجاور را تصرف کرده و از تنگه‌ی «هلسین»<sup>(۳۲)</sup> (دارداتل) عبور نموده خود را به مقدونیه رسانید. شاه مقدونی، فیلیپ، اطاعت پادشاه ایران را نموده راه را برای لشکریان او باز کرد. ایرانیان بعد از فتوحات پی در پی خود را به خلیج مجاور جزیره‌ی «اویه»<sup>(۳۳)</sup> رسانیده منتظر حریف شدند. از طرفی هم فرمانده یونانی، میلتیادس، در کنار خلیج پاتنه لیک با لشکریان ایران مصادف شده مغلوب گردید. در روز ۱۲ سپتامبر ۴۹۰ در موقعی که نیمی از لشکریان ایران به کشتی سوار شده و نیمه‌ی دیگر در سواحل بودند، دفعاً سردار آتن با قشون خود بر آن‌ها تاخته بی‌نظمی در لشکر ایران روی داد ولی مقاومت نمودند. نیمه‌ی لشکر ایران از راه دریا پیش رفته ولی سردار یونانی با قوای بحری به جلوگیری آن‌ها شتافت. کشتی‌های ایران با همه‌ی پافشاری بالاخره به واسطه‌ی تنگی راه و پیچ و خم‌های جزایری که معروف آن‌ها نبودند، درهم ریخته، جنگ بحری به فتح یونان انجامید. بقیه‌ی کشتی‌ها به خلیج ماراتن نزدیک گردیده آخرین جنگ بحری در آنجا روی داد و ایرانیان به کلی مغلوب شدند، ولی مقصود شاه ایران به عمل آمد یعنی نفوذ او تا مقدونیه نیز تحکیم گردید.

ده سال بعد، خشایارشا فرزند داریوش در رأس یک لشکر بی‌شمار و هزار و دویست کشتی تا مرکز یونان پیش رفته بود - سردار لشکر بری ایران، ماردونیوس<sup>(۳۴)</sup> به موازات ساحل شرقی یونان پیش رفته خود را به آتن رسانید. لشکر بحری نیز از خط ساحلی جلو آمده در اطراف جزیره‌ی سالامیس جمع شدند. آتنی‌ها به سرکردگی تمیستوکلس<sup>(۳۵)</sup> عده‌ی زیادی کشتی در پیچ و خم جزایر جنوبی تهیه کرده بودند، در موقعی که ایرانیان به آتش زدن آتن مشغول بودند و خشایارشا از بالای تپه اوضاع را مشاهده می‌کرد ناگهان کشتی‌های یونان به کشتی‌های ایران حمله کرد، از طرفی به واسطه‌ی کثرت عده و از سوی هم به واسطه‌ی بلند نبودن راه‌های دریایی، ایرانیان به کلی از پای درآمدند جز اندکی از آن‌ها باقی نماندند. خشایارشا هم این واقعه را دیده، قشون بری را برداشته عقب رفته و پس از تحمل صدمات زیاد به آسیا بازگشت. این جنگ که در سال ۴۸۰ قبل از میلاد واقع شد، معروف به جنگ سالامیس است که بالاخره به فتح یونانیان خاتمه یافت. سپاه پارس عبارت بود از لشکریانی از مصر، تب، ملاحان مصری، اهالی لیدی، شهر پثروت سارد، ساکنان تمولوس، ماردن، تارپیز، اهالی میزی، لشکری که تمام عرابه‌های مسلح سوریه را با خود داشته و سپاهی که هیچ کس را یارای ایستادگی در برابر آن نبود.

این عین مقدمه‌ای است که شمیم همدانی برای تراژدی «پارس‌ها» نوشته است. در اینجا تا حدودی مشخص می‌شود

که او چه چیزهایی را در نظر داشته و چه مسایلی برایش دارای اهمیت بیشتر بوده است.

بررسی نظرات شمیم همدانی درباره‌ی تراژدی «پارس‌ها»

مترجم خود به این مسئله اشاره دارد که نام درام نویس را از زبان فرانسوی گرفته، اما تعجب آور است که وقتی به عنوان فرانسوی آن یعنی «Les Perses» رسیده، بدون هیچ تأملی آن را «ایرانیان» ترجمه کرده است. ممکن است برخی را عقیده بر آن باشد که برای شمیم همدانی «پارس‌ها» همان «ایرانیان» و «ایرانیان» همان «پارس‌ها» معنا داده باشد، ولی با توجه به توضیحات و تاریخچه‌ی جنگ‌ها محققاً باید گفت که آگاهانه یا ناخودآگاه مسئله‌ی «ایرانیان» برایش بسیار مهم بوده است. در آن زمان (دوران اسخیلوس و هرودت) آتنی‌ها - احتمالاً عوام آنان - قوم مهاجم آسیایی را «کفه‌ها»<sup>(۳۶)</sup> اطلاق می‌کردند. (البته با سوادها و آگاهان شان همان طور که از عنوان این تراژدی هم برمی‌آید به آنان «پارس‌ها» می‌گفته‌اند.) دلیل این که مترجم در زمان خود - ۱۳۰۸، سال تحریر و چاپ این ترجمه - بنا بر مصالح آن را به صورت «ایرانیان» برگردانده واضح است. در آن روزگار موج ناسیونالیسم رضاشاهی سرپای وجود تقریباً همه‌ی باسوادها و روشنفکران ایرانی را فراگرفته بود و مترجم هم تحت تأثیر همان جو این کار را بیشتر به صلاح دیده است. او در جایی از توضیحاتش مؤکداً می‌گوید: «این قطعه که موضوعش تنها ایران و ایرانیان است... که اشتباهی فاحش است. و البته این گونه برداشت اشتباه، حتماً اشتباهات کوچک و بزرگ دیگری را هم به دنبال خواهد داشت.

معلوم نیست چرا شمیم همدانی این درام را فقط «اخلاقی» نامیده است. این مورد بر آن پایه‌ی اشتباهی استوار است که بسیاری از دست‌اندرکاران تئاتر در جهان هنوز هم منشاء تئاتر را در مذهب می‌بینند، حال آن که براساس فرضیه‌ی جدید، هنر دراماتیک نه از مذهب که از غریزه‌ی بازی بشر سرچشمه گرفته است.

از همه‌ی این‌ها که بگذریم، البته در تراژدی «پارس‌ها» مسایل و عناصر بسیاری از باورها و سنت‌های مذهبی و مردمی و فولکلوریک هم وجود دارد، ولی اساس کار چنان که خود شمیم همدانی - و سایر نویسندگان و مترجمان ایرانی و خارجی - هم گفته‌اند هرگز بر دین و مذهب استوار نبوده است؛ چون اگر فقط این دلیل اعتبار و جاودانگی اثر مزبور می‌بود، پس باید صدها درام قرون وسطایی اروپا هم در زمره‌ی آثار برجسته‌ی تئاتر شمرده می‌شدند، چرا که آن‌ها خیلی مذهبی‌تر از تراژدی «پارس‌ها» نوشته شده‌اند. (در دوران یاد شده بسیاری از کشیش‌ها، اسقف‌ها و حتی پاپ‌ها هم درام نوشته‌اند.)

این مترجم در پایان نتیجه می‌گیرد که: اسکیل را فقط حس ملی تعصب و اداری کرده است که چنین درام برجسته‌ای را به

رشته‌ی تحریر درآورد. ایشان با این جمله در حقیقت حجت را تمام کرده و موضوع را مطلقاً نشأت گرفته از احساسات به ویژه تعصبات ملی تلقی می‌کند، حال آن که در جای دیگر چنین نظر می‌دهد که «شیل در سرتاسر زندگانی با قلم توانا و افکار بلند بر ضد مفاسد اخلاقی و اجتماعی آتن مبارزه کرده و در فجر تاریخ و عصری که...» و باز در ادامه‌ی همین قسمت تمام آثار اسشیلوس را در بستان «قطعات گرانبهای اخلاقی» دانسته که ظاهراً به این وسیله احساسات ملتش را برانگیخته است؛ برخورداردی کاملاً آشفته با اثر اسشیلوس.

اصولاً چنین استدلالی به خودی خود نادرست می‌نماید، چون معمولاً تحریک و تهییج مردم علیه دشمن خارجی زمانی صورت می‌گیرد که کشور در خطر حمله و تجاوز قرار گرفته باشد و به این وسیله می‌کوشند تا مردم را بر ضد دشمن بسیج کنند ولی هشت سال پس از جنگ سالامیس و هفت سال بعد از آخرین جنگ یونانیان و پارس‌ها (در پلاته)، زمانی که در واقع دشمن خارجی وجود نداشت و حتی شهرها و جزایر هم پیمان آن‌ها نیز سرکوب شده بودند، در چنین حالتی ملت یونان یا اهالی شهر آتن چه نیازی به این گونه تحریکات داشتند؟ دیگر دشمن بی‌خطر شده بود و حاکمیت در آکروپولیس استحکام یافته بود؛ پس چه چیز سبب می‌گردید که اسشیلوس هوشمند به پاخیزد و چنین زیرکانه هشدار دهد؛ و با این هشدارها زندگی خویش را نیز به مخاطره بینمکند و به همین دلیل هم جلای وطن کند؟ اگر هدف اسشیلوس این بود که شکست پارس‌ها و تأثیر این شکست را - بنا بر باور مترجم - در دربار شوش به نمایش بگذارد پس چرا این درام را بلافاصله بعد از جنگ ماراتن و با سالامیس ننوشته و به اجرا درنیاورد؟ در آن لحظه که تأثیری به مراتب بیشتر می‌داشت، چه چیزی باعث شد که او هشت سال صبر کرده و در سال ۴۷۲ ق. م. دست به این کار بزند؟ حتماً طی این سال‌ها چیزهایی او را به خود مشغول داشته؛ این‌ها چه بوده‌اند؟ کجای این کار می‌تواند جنگ را مهم‌تر جلوه دهد، اگر - آن طوری که شمسیم همدانی نوشته - نویسنده‌ی این تراژدی نام‌های ساختگی را به کار برده باشد؟ چرا که اسشیلوس در هر دو جنگ ماراتن و سالامیس شرکت داشته و با تکیه بر این موضوع که او - طبق اشاره‌ی شمسیم - نویسنده‌ای دقیق بوده، پس می‌تواند با تعدادی از اسامی پارسی نیز آشنا شده باشد.

نکته‌ی بسیار جالب توجهی که مترجم به آن انگشت نهاده این است که ظاهراً «اهمیت آن برای ما فقط به این خاطر است که موضوع تراژدی تنها ایران و ایرانیان است» و آن هم چون نویسنده‌ی اثر یعنی اسشیلوس معاصر سلاطین هخامنشی بوده است. این مسئله مشکل خود مترجم بوده، آن هم در شرایط و فضای سیاسی ایران در دهه‌ی اول قرن.

با اظهارات بعدی مترجم به خوبی آشکار می‌شود که قضیه آن طور که در جای دیگر هم نشان داده شد، آن قدرها از حس ملی و تعصب ناسیونالیستی سرچشمه نگرفته و مسایل دیگری

مثل مفاسد اخلاقی و اجتماعی آتن هم برای نویسنده‌ی آن مطرح بوده است. به خصوص مفاسد اجتماعی - سیاسی که حتماً باید به آن تکیه کرد، چون به نظر نگارنده‌ی این سطور، هدف اسشیلوس از نوشتن این تراژدی آن بوده که در قالب آن مسایل سیاسی عصر خود را مطرح سازد.

شمسیم همدانی انگیزه‌ی دیگری را هم سبب نگارش این درام می‌داند و آن کشته شدن برادر اسشیلوس در جنگ ماراتن است. شمسیم در همین رابطه وطن پرستی را نیز چاشنی می‌کند؛ در حالی که اگر اسشیلوس می‌خواست به خاطر مرگ برادرش مرثیه سرایی کند، حتماً محتوایی دیگر می‌داشت و بی‌تردید بلافاصله پس از مرگ او یعنی بعد از جنگ ماراتن می‌نوشت و نه هجده سال پس از آن. بنابراین باید چیز دیگری را برای انگیزش اسشیلوس جستجو کرد.

حتی اگر شکست پارس‌ها هم انگیزه‌ای برای او بوده باشد، ما می‌دانیم که اسشیلوس در جنگ ماراتن هم به عنوان رزمنده حضور فعال داشته و در آنجا نیز شکست پارس‌ها را به چشم خود دیده، پس چرا بعد از آن جنگ به نوشتن چنین نمایشنامه‌ای مبادرت نکرده است؟ گفته شده که وی این اثر را به خاطر ایجاد شور و هیجان در میان ملت خود نوشته، ولی چرا هشت سال پس از فتح و پیروزی؟ یا این که برخی مطرح ساخته‌اند که او این اثر را برای آن به رشته‌ی تحریر کشیده که نشان دهد بلافاصله پس از شکست سپاه پارس، در دربار شوش چه خبر بوده است؛ چیزی که اصلاً به باور نمی‌گنجد. چون نه در آن زمان چنین چیزی امکان داشته و نه برای آتنی‌ها اهمیتی داشته است. پس نوشته‌ی او در حقیقت یک واقعه‌ی تاریخی را بیان نکرده، بلکه این فقط شکلی نمایشی است؛ و ابتکاری ست صرفاً دراماتیک.

راجع به مبالغه آمیز بودن برخی جملات درام که شمسیم همدانی آن‌ها را نسبت به ایرانیان توهین آمیز تلقی کرده، چیزی نمی‌توان گفت، چرا که وی هیچ کدام از آن جمله‌ها را نیاورده تا آشکارا بتوان در این مورد نظر داد. ولی بی‌تردید می‌توان گفت که در این اثر از برخی جملات اغراق آمیز (و نه توهین آمیز) هم استفاده شده است. آنجا که مترجم درباره‌ی نسبت دادن بعضی از معتقدات مذهبی به ایرانیان از جانب اسشیلوس سخن می‌گوید، باز با موضوعی نه چندان روشن مواجهیم و معلوم نیست که او چرا این قدر در پرده‌ی ابهام سخن می‌گوید؟ شاید نظر مترجم این قسمت از تراژدی بوده که در آن آمده است: «چون اراده‌ی خدایی ست که از قدیم حاکم است و ایرانیان را برانگیخته تا بجنگند و باروها را خرد کنند.» یا «پس کشور ایران در فراق جوانان عزیزش باید زاری کند، حقیقت این است. اما بسیاری از مصیبت‌ها را که یکی از خدایان بر ایرانیان نازل کرد بیان نکردم. ای دیو عذاب چگونه با تمام قوا همه‌ی مردم ایران را پایمال کردی؟»<sup>(۲۵)</sup> و بسیاری جملات مشابه که نباید آن‌ها را توهین دانست بلکه این مهارت اسشیلوس است که از تمامی امکانات برای بیان منظور اصلی خود که بی‌هیچ گفت و گویی



- ۱۱ . Dionysos .  
 ۱۲ . Atossa .  
 ۱۳ . دورها (Dor) طایفه ای از یونانیان باستان که به پندوس در آن سرزمین مهاجرت کردند .  
 ۱۴ . Barbar : خارجی، بیگانه، غریبه .  
 ۱۵ . Phobos : در اساطیر یونان به معنی «ترس مجسم» .  
 ۱۶ . اشاره ای است به معادن نقره ی نزدیک آتن .  
 ۱۷ . Artembares .  
 ۱۸ . Silenia .  
 ۱۹ . Dedaces .  
 ۲۰ . Tenagon .  
 ۲۱ . Herodot (به یونانی : Herodotos) : قدیمی ترین مورخ یونانی از اهالی هالیکارناسوس در آسیای صغیر که در ۵۰۰ پیش از میلاد متولد و در ۴۲۴ نیز وفات یافت . کتاب تاریخ او بعدها به صورت ۹ جلد درآمد .  
 ۲۲ . Cynegire .  
 ۲۳ . Marathon : دهکده ای در شمال شرق آتن که پس از پیروزی یونانی ها بر سپاه پارس ها مردی به نام دیومدون (Diomedon) این فاصله را یکسره دوید تا خبر فتح را به آتن برساند - ۴۲ کیلومتر و ۱۹۵ متر .  
 ۲۴ . Aminias .  
 ۲۵ . Salamis : جزیره ای در خلیج اژه که سپاه خشیارشا در اینجا از یونانیان شکست خورد .  
 ۲۶ . Paros .  
 ۲۷ . Etna .  
 ۲۸ . تاریخ صحیح همان گونه که می دانیم ، ۴۷۲ قبل از میلاد است .  
 ۲۹ . Dalls .  
 ۳۰ . Hellespont .  
 ۳۱ . Obee .  
 ۳۲ . Mardonius .  
 ۳۳ . Themistokles .  
 ۳۴ «تاریخ هرودت» ترجمه ی وخید مازندرانی .  
 ۳۵ نقل قول هذاز «ایرانیان» ترجمه ی کامیاب خلیلی ، صفحه ۱۵ .

سیاسی است ، بهره برداری کرده است . یک سوال مهم دیگر هم باقی مانده و آن این که چرا باید معاصر بودن این قطعه با دوران سلاطین هخامنشی و مربوط بودن موضوع آن فقط و فقط به ایران و ایرانی برای ما مهم باشد؟ این ممکن نیست مگر این که به اثر مزبور با چشمان ناسیونالیزم خاص آغاز قرن حاضر بنگریم . این را هم باید بدانیم که اسشیلوس نه مورخ بوده و نه قصد نوشتن متن تاریخی مستند داشته است . آیا اختراع یک مشت اسامی پارسی و غیره می تواند دال بر این باشد که نمایشنامه ی مزبور فقط مربوط به «ایرانیان» است؟ خود مترجم در بخش های دیگر اثرش اشارات دیگری کرده ، از جمله این که نوشته ی اسشیلوس یک اثر اخلاقی - اجتماعی است و یا این که وی تحت تأثیر کشته شدن برادرش دز جنگ (کدام جنگ؟) این درام را نوشته و یا در اثر تعصبات ملی و ناسیونالیستی دست به این کار زده است . (بالاخره کدام؟) صحیح این است که تراژدی «پارس ها» نه یک درام تاریخی است - آن گونه که خیلی ها هنوز هم می پندارند - و به دلایل متعدد نه یک نمایشنامه ی مطلقاً مربوط به ما ایرانیان - یا حتی پارس های آن زمان - چنان که شمیم همدانی ادعا کرده است . «پارس ها» یک درام جاودانه ی سیاسی است و علت ماندگاری و اعتبار همیشگی آن در همین است .

مترجم با این که در تذکرات خود تأکید کرده است که بعضی توضیحات و حواشی را از کتب دیگر و به خاطر واضح تر شدن مطالب آورده ، نتوانسته یا نخواسته است لب مطلب را بگوید و ظاهراً در کتاب هایی هم که او مطالعه کرده ، چنین چیزی وجود نداشته ، چون حتی کلامی هم در مورد سیاسی بودن این درام نیاورده است .  
 ادامه دارد .

#### پانوشتها :

- ۱ . Eleusis (امروز Levsina) : شهری در آتیکا .  
 ۲ . Attika : شبه جزیره ای در مرکز یونان که آتن هم در آن قرار دارد .  
 ۳ . gela : شهر ایتالیایی که در قدیم مستعمره ی دورها بود؛ در ساحل جنوبی سیسیل .  
 ۴ . Sicilia : بزرگترین جزیره ی ایتالیا در دریای مدیترانه .  
 ۵ . Dionyeos : خدای شراب و تاکستان ها .  
 ۶ . Hieron : حاکم مستبد سیراکوس .  
 ۷ . Syrakus (به ایتالیایی : Siracusa) : بندر اصلی در جنوب شرقی سیسیل .  
 ۸ . Theben (Thebai) : شهری در ایالت نوموس یونان که در عصر باستان یکی از نیرومندترین شهرهای یونان به شمار می رفت .  
 ۹ . Atride .  
 ۱۰ . Aristophanes (۳۸۸ - ۴۶۶ ق م) : بزرگ ترین کمدی نویس یونان باستان . کمدی های معروف او : «آخارنونی ها» «سوارکاران» ، «برها» ، «زنورها» ، «پژوت» و «لیستراته» .

کتاب